

## منافقان صدر اسلام<sup>۱</sup>

غلامحسین محرمی<sup>۲</sup>

منافقان، جریانی در صدر اسلام که به قصد آسیب‌زدن به اسلام و با انگیزه‌های دنیوی، کفر خود را پنهان می‌داشتند.

منافق اسم فاعل از مصدر نفاق است (ابن منظور، ۱۴۰۵، ج ۱۰، ص ۳۵۹؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱۳، ص ۴۶۳؛ قرشی، ۱۳۷۱، ج ۷، ص ۹۸). برای واژه نفاق دو نوع اشتقاق گزارش شده است: برخی آن را از ریشه «ن-ف-ق» دانسته‌اند، به معنای سوراخی در زمین که راه گریزی به مکان دیگر دارد (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۴۵۵؛ ابن منظور، ۱۴۰۵، ج ۱۰، ص ۳۵۸)، زیرا منافق از راهی وارد اسلام می‌شود و از راهی دیگر خارج می‌شود (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۹، ص ۱۵۶؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۸۱۹). بعضی دیگر آن را از «ناقء» می‌دانند، به معنای راه پنهانی لانه زیرزمینی برخی حیوانات که هنگام احساس خطر از آن استفاده می‌کنند (ابن منظور، ۱۴۰۵، ج ۱۰، ص ۳۵۹). این معنا با معنای مصطلح و مشهور نفاق تناسب دارد، زیرا منافق کسی است که خلاف آنچه را پنهان می‌دارد، وانمود می‌کند (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۴۵۵؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱۳، ص ۴۶۳) و از این رو همواره گریزگاهی برای فرار دارد (ر.ک: فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۵، ص ۱۷۷-۱۷۸).

۱. این مقاله در قالب طرح پژوهشی پژوهشکده دانشنامه‌نگاری پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی تدوین شده و کلیه حقوق آن متعلق به پژوهشکده دانشنامه‌نگاری است. انتشار این مقاله در چارچوب همکاری مشترک میان مجله قرآن‌پژوهی و پژوهشکده دانشنامه‌نگاری پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی صورت گرفته است.  
۲. عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، پژوهشکده فرهنگ و مطالعات اجتماعی، گروه پیشرفت و تمدن، قم؛ (moharraami47@.Gmail).

در اصطلاح منافق کسی است که در باطن کافر و در ظاهر مسلمان است (ابن حزم اندلسی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۲۶۴؛ خواجه نصیر طوسی، ۱۴۰۷، ص ۳۰۹؛ ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۹، ص ۲۸۷) و به قصد تخریب اسلام، کفر خود را پنهان می‌دارد و اظهار ایمان می‌کند. به باور برخی، منافق به این معنا واژه‌ای اسلامی است و پیش از آن، عرب‌ها این واژه را در این معنا به کار نمی‌بردند (ابن منظور، ۱۴۰۵، ج ۱۰، ص ۳۵۹؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱۳، ص ۴۶۳). البته بر اساس کتاب مقدس مفهوم نفاق در ادیان دیگر نیز وجود داشته، و از نفاق برخی پیروان پیامبران گذشته سخن گفته شده است (کتاب مقدس، ۱۳۸۰، مزامیر، ۱۲، ص ۲؛ ۲۶، ص ۴؛ ارمیا، ۲۳، ص ۱۱-۱۵؛ هوشع، ۱۰، ص ۲؛ غلاطیان، ۲، ص ۱۱-۱۳).

در قرآن سوره‌ای به نام «منافقون» آمده که آیات اول تا هشتم آن به طور مستقیم مربوط به منافقان است. افزون بر آن واژه منافق به صورت مفرد و جمع در سی آیه (عبدالباقی، ۷۱۶-۷۱۷) و دیگر مشتقات ریشه «ن-ف-ق» در پنج آیه (آل عمران: ۱۶۷؛ توبه: ۷۷، ۹۱، ۱۰۱؛ حشر: ۱۱) به معنای اصطلاحی آن آمده است. علل ظهور نفاق و ویژگی‌های آن (توبه: ۱۰۱؛ عنکبوت: ۱۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۱۰۰؛ طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۶، ص ۱۰۹)، نقش منافقان در عصر پیامبر ﷺ (آل عمران: ۱۶۶؛ انفال: ۵۸؛ احزاب، ۱۳؛ طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۱۱۳؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۷، ص ۲۱۶)، نشانه‌های منافقان (ر.ک: بقره: ۸-۲۰؛ توبه: ۷۴؛ منافقون: ۲-۸) و مواجهه با آنان (نساء: ۸۹؛ توبه: ۸۴؛ منافقون: ۶) از جمله موضوع‌هایی است که در کانون توجه قرآن قرار گرفته است.

منابع حدیثی نیز در این باره روایاتی را ذیل عناوینی چون «باب صفة النفاق و المنافق» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۳۹۳) و «باب النفاق» گزارش کرده‌اند (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۹، ص ۱۷۲). مفسران هم ذیل آیات مربوط به منافقان به این موضوع پرداخته‌اند، چنان‌که در تفاسیری چون تفسیر قمی (۱۴۰۴، ج ۲، ص ۳۶۸)، جامع البیان (۱۴۱۲، ج ۲۸، ص ۶۹) و مجمع البیان (۱۳۷۲، ج ۱۰، ص ۴۳۹) اطلاعات فراوانی در این باره یافت می‌شود. در منابع متقدم تاریخی چون السیرة النبویة ابن هشام (ج ۱، ص ۵۲۸)، المغازی و اقلدی (ج ۱، ص ۲۰۴)، تاریخ یعقوبی (ج ۲، ص ۵۰-۵۱)، تاریخ طبری (ج ۲، ص ۵۷۰) و انساب الاشراف بلاذری (ج ۱، ص ۲۷۵) که پیش از قرن چهارم

نوشته شده‌اند، به موضوع منافقان و حوادث مربوط به آنها پرداخته شده است.

تک‌نگاری‌هایی نیز درباره منافقان نوشته شده است که عبارت‌اند از: پیامبر ﷺ و منافقان از سیروس سعیدی، سیره پیامبر و امیرالمؤمنین علیه السلام در مواجهه با سران فتنه و نفاق از مهدی همزاده، چهره منافقان در قرآن از آیت‌الله مکارم شیرازی، النفاق والمنافقون فی القرآن از آیت‌الله سبحانی، و منافقان از دیدگاه قرآن و نهج البلاغه از مهدی عرفانی. در دائرة المعارف قرآن لایدن مقاله «منافقان و نفاق» به نفاق از منظر قرآن پرداخته و از منافقان مشهور همچون عبدالله بن ابی یاد کرده است و منافق را واژه‌ای اهلنت‌آمیز می‌داند که بعدها مسلمانان برای مخالفان خود به کار برده‌اند (See: Adang, 2006, vol2, pp468-472).

### علل ظهور و سیر جریان نفاق

به باور برخی مفسران، نفاق به دوره مکه برمی‌گردد و آیات مکی این مطلب را تأیید می‌کنند، مانند آیه ۳۱ سوره مدثر «وَلَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا» که مراد از «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» در آن، منافقان‌اند (طبری، ۱۴۱۲، ج ۲۹، ص ۱۰۱؛ ابن جوزی، ۱۴۲۲، ج ۴، ص ۳۶۴؛ طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۲۰، ص ۹۰). همچنین آیه ۱۱ سوره عنکبوت «وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ» (طبری، ۱۴۱۲، ج ۲۰، ص ۸۶) به وجود منافقان در زمان نزول آیه اشاره دارد (ثعلبی، ۱۴۲۲، ج ۷، ص ۲۷۲) و این دو سوره مکی‌اند (یعقوبی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۳-۳۴؛ یوسفی غروی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۴۵۳، ۶۸۲). برخی مفسران آیه دهم سوره عنکبوت «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ» را که بیانگر اذیت مسلمانان و سستی برخی از آنان است، دلیل مکی بودن آن می‌دانند (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۶، ص ۱۰۶-۱۰۷).

آیات بسیاری به گسترش نفاق در مدینه اشاره دارند و در آنها به وجود منافقان و نشانه‌های آنان تصریح شده است (ر.ک: بقره: ۸-۲۰؛ آل عمران: ۱۶۵-۱۶۸؛ نساء: ۸۳، ۱۴۰-۱۴۸؛ احزاب: ۱۸-۱۹؛ فتح: ۶). در سوره منافقون و نیز در سوره توبه، که از آخرین سوره‌های نازل شده‌اند، به وجود منافقان و اقداماتشان تصریح شده (توبه: ۶۷-۶۹، ۷۳-۸۰) و در آیه ۶۴ سوره توبه «يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ» نگرانی آنان از برملا شدن نیت و اهدافشان

گزارش شده است. علامه طباطبائی وجود نفاق در مکه را پذیرفته و این مدعا را که پس از رحلت پیامبر ﷺ و انعقاد خلافت اثری از منافقان در تاریخ گزارش نشده است، قابل تأمل می‌داند (ر.ک: ۱۴۱۷، ج ۱۹، ص ۲۸۸-۲۹۰).

در منابع تاریخی نیز هنگامی سخن از نفاق به میان می‌آید که پیامبر ﷺ با مسلمانان مکه به مدینه هجرت کرد و اسلام در آنجا قوت گرفت و عموم مردم شهر پیرو او شدند. در این زمان منافقان مکی نیز در مدینه به سر می‌بردند. همچنین در مدینه کسانی بودند که اسلام با مذاقشان سازگار نبود و نمی‌خواستند آن را بپذیرند، ولی نمی‌توانستند بر کفر خود اصرار ورزند، زیرا موقعیت و جایگاه خود را از دست می‌دادند و مانند ابوعامر راهب از جامعه طرد می‌شدند (ابن هشام، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۸۵)؛ از این رو این دسته اظهار اسلام کردند، ولی در باطن بر عقاید کفرآمیزشان باقی ماندند. سردهسته این گروه در مدینه، عبدالله بن اُبی بود (ابن هشام، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۰۵) که مواضع وی در برابر پیامبر اکرم ﷺ (ر.ک: ادامه مقاله) و فعالیت‌های این گروه از منافقان در کتاب‌های سیره و تاریخ ثبت شده است (ر.ک: یعقوبی، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۹، ۵۱؛ طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۴۸۰، ۴۸۲، ۵۵۰، ۶۰۴، ۶۱۴).

بر اساس آیات، دسته دیگر منافقان بعضی از اعراب اطراف پیامبر ﷺ و مسلمانان بودند («وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ») (توبه: ۱۰۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۹۹). علامه طباطبائی در معرفی این دو دسته می‌گوید گروهی از آنها بادیه‌نشینانی بودند که پیرامون مدینه زندگی می‌کردند و دسته دیگر منافقان اهل مدینه بودند که قابل شناسایی نبودند و در نفاق‌ورزی به قدری تمرین و ممارست کرده بودند که این کار عادتشان شده بود (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۳۷۶).

با پیشرفت اسلام در مدینه، انگیزه نفاق بیشتر شد و شماری از یهودیان (← مقاله قبایل یهود) نیز که از بازماندگان قبایل شکست‌خورده یهود بودند، به ظاهر اسلام آوردند، ولی منافق بودند (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۲۱۴؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۳۱۵). قرآن در پاره‌ای آیات از نفاق این یهودیان یاد می‌کند. آنان حاضر نبودند مطالبی از تورات را که در تأیید اسلام بود، در اختیار مسلمانان بگذارند، و اگر کسی چنین کاری می‌کرد، او را سرزنش می‌کردند («وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ

آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِبَعْضِهِمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (بقره: ۷۶).

همچنین هنگام فتح مکه، شماری از مردم این شهر مسلمان شدند که اسلام همه آنان حقیقی نبود، زیرا به ناچار مسلمان شده بودند (← مقاله فتح مکه). آنان همان کسانی بودند که با عنوان مؤلفه قلوبهم از ایشان یاد شد (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۴۹۲-۴۹۳؛ یعقوبی، بی تا، ج ۲، ص ۶۳). گزارش‌های تاریخی درباره رفتار برخی بزرگان قریش مانند ابوسفیان، نشان از عداوت باطنی و نفاق آنها دارد (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۴۴۳).

بعد از فتح مکه، عرب‌ها فوج فوج مسلمان شدند «وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» (نصر: ۲؛ طبری، ۱۴۱۲، ج ۳۰، ص ۲۱۴-۲۱۵) و یکی پس از دیگری نمایندگان خود را به مدینه فرستادند تا اسلام خود را اعلام کنند؛ از این رو سال نهم هجرت سنة الوفود (سال هیئت‌ها و نمایندگان) نام گرفت (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۵۶۰). این گروه که در پی شکست قریش و ناتوانی از مقابله با پیامبر ﷺ ایمان آوردند (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۵۶۰)، اعتقاد و ایمان چندانی نداشتند، به طوری که کفر خود را بعد از پیامبر ﷺ آشکار کردند و مرتد شدند (یعقوبی، بی تا، ج ۲، ص ۱۲۸). به طور کلی انگیزه نفاق را در مکه، طمع در ریاست (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۹، ص ۲۸۸)، و در مدینه، طمع در غنیمت دانسته‌اند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۴۳۱).

### سیر عملکرد منافقان

منافقان در جامعه اسلامی عصر پیامبر ﷺ همواره نقش منفی داشتند. در مکه چون اسلام در اقلیت و ضعف بود، گزارشی از فعالیت منافقان نرسیده است، ولی در مدینه در مقاطع حساسی نقش آنان آشکار می‌شود که به مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود:

۱. با هجرت پیامبر ﷺ به مدینه، جریان نفاق ظهور و بروز روشنی یافت. در این مقطع، اسلام با گروهی روبه‌رو شد که نه اخلاص و شهادت برای ابراز ایمان داشتند، نه قدرت و جرئت بر مخالفت صریح (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۹۳). قرآن در نخستین سوره مدنی آنها را معرفی کرده و نشانه‌های آنان را بر شمرده است؛ نشانه‌هایی همچون مؤمن نبودن، خدعه‌گری و نیرنگ‌بازی، بیمار دلی و فساد انگیزی (بقره: ۸-۱۲؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۳۴).

۲. پیروزی اسلام در جنگ بدر (سال دوم هجرت) مشرکان و منافقان را حیرت زده و به شدت غمگین کرد (واقعی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۱۲۱). در این میان برخی منافقان مانند یهودیان می کوشیدند شکست بدر را نپذیرند و در قلوب مردم تردید و دلهره ایجاد کنند؛ مثلاً منافقی به اسامه بن زید خبر داد که پیامبر ﷺ و یارانش همگی کشته شدند و دیگری به ابولبابه گفت اصحاب شما پراکنده گشتند و محمد ﷺ کشته شد و این شتر اوست که من آن را می شناسم (بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۲۹۴؛ صالحی شامی، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۵۷). همچنین آنان فداکاری مسلمانان را به فریب خوردن تفسیر می کردند (واقعی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۷۲). قرآن به این سخن تصریح کرده و پاسخ داده است که منافقان نمی دانند هرکس به خدا توکل کند، پیروز می گردد، زیرا خداوند مقتدر و حکیم است «إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (انفال: ۴۹). مفسران معتقدند این آیه درباره غزوة بدر است (طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۰، ص ۱۵-۱۶؛ ر.ک: فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۳۰۹؛ طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۱۰۹؛ ← مقاله بدر).

۳. در جنگ بنی قینقاع که پس از بدر میان مسلمانان و طایفه یهودی بنی قینقاع رخ داد، نقش عبدالله بن اُبی، سردسته منافقان مدینه پرننگ گزارش شده است. وی از یک سوی یهودیان بنی قینقاع را به مقاومت در قلعه های خود تشویق می کرد و به آنان وعده یاری می داد، هرچند هیچ گاه به وعده خود عمل نکرد (واقعی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۱۷۸)؛ از سوی دیگر، بعد از تسلیم شدن یهودیان، با اصرار از پیامبر ﷺ خواست که آنان را ببخشد پیامبر ﷺ نیز درخواست او را پذیرفت، ولی مشروط به اینکه از مدینه بیرون بروند (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۴۸).

۴. یکی دیگر از فعالیت های مهم منافقان، ایجاد تفرقه در صفوف سپاه اسلام، همسو با منافع دشمنان اسلام بود که در جنگ احد نمود یافت. در این جنگ پس از اینکه قرار شد مسلمانان خارج از شهر بجنگند، سپاه اسلام در منطقه ای به نام شیخین اردو زد (طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۵۰۵)، اما در لحظه حرکت به سوی احد، عبدالله بن اُبی با سیصد تن از همراهانش از سپاه اسلام جدا شدند و راه بازگشت در پیش گرفتند و مسلمانان از هزار نفر به هفتصد نفر کاهش یافتند (ر.ک: ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۶۴؛ ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۳۰؛ طبری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۵۰۴). عبدالله بن اُبی که موفق به تفرقه افکنی میان مسلمانان شده بود، در توجیه عمل منافقانه خود ادعا کرد که تعهد دارد

از پیامبر ﷺ در داخل شهر دفاع کند، نه خارج از شهر، و گلاویه می‌کرد که چرا وقتی از پیامبر ﷺ خواست داخل شهر بجنگد، حضرت نپذیرفته و تسلیم رأی جوانان شده است (واقدی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۲۱۹؛ ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۶۴؛ ابن سعد، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۳۰).

پس از شکست مسلمانان در جنگ احد، تبلیغات منافقان ضد اسلام بیشتر شد و آنان می‌گفتند که شهدای جنگ احد بی جهت کشته شدند. این آیه که هیچ‌کس جز به اذن خداوند نخواهد مُرد و سرنوشت هرکسی تعیین شده است «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُّجَلًّا» (آل عمران: ۱۴۵)، همراه با آیات دیگر و در پاسخ به آنان (واقدی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۳۲۲) در این باره نازل شد (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۱۱۱، ۱۱۶). در این آیات تصریح شده که آنچه در احد رخ داد، برای این بود که مؤمنان و منافقان شناخته شوند و منافقان به زبان چیزی می‌گویند که در دل به آن باور ندارند و خداوند به آنچه در دل دارند آگاه است «وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ النِّعَى الْجَمْعَانِ فَيَاذْنِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ \* وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَا تَبْنَعُنَاكُمْ هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ» (آل عمران: ۱۶۶-۱۶۷). جنگ احد باعث شد چهره منافقان آشکار و مخالفشان با پیامبر ﷺ نمایان شود و آنان به سبب عملکردشان در این جنگ، مورد خشم و غضب الهی قرار گرفتند «أَفَمَنْ رَضِيَ اللَّهُ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» (آل عمران: ۱۶۲؛ ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۸۷۴؛ ← مقاله احد).

۵. در جنگ خندق (در سال پنجم هجرت) نیز نفاق به گونه‌ای دیگر رخ نمود که سوره احزاب در این باره نازل شد و احوال منافقان را بازگو کرد (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۲۱۶). منافقان در این جنگ، پیامبر ﷺ را این‌گونه سرزنش می‌کردند که فتح قصرهای قیصر و کسری را به مسلمانان وعده داده بود، درحالی‌که آنها حتی برای قضای حاجت قادر به بیرون رفتن از اردوگاه نبودند (یعقوبی، بی تا، ج ۲، ص ۵۱). خداوند با یادآوری این رفتار، آنان را منافقان و بیماردلانی معرفی می‌کند که در پی فرار بودند «وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا» (احزاب: ۱۲؛ ر.ک: طبرسی، ۱۴۱۲، ج ۲۱، ص ۸۵؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۷، ص ۲۱۷). در آیات دیگری خداوند به پیامبر ﷺ می‌فرماید اگر منافقان، بیماردلان و کسانی که

اخبار دروغ پخش می‌کنند، دست از کار خود برندارند، تو را ضد آنان بسیج می‌کنیم «لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا» (احزاب: ۶۰؛ ر.ک: طوسی، بی‌تا، ج ۸، ص ۳۶۱؛ ← مقاله احزاب).

۶. فتنه‌افکنی عبدالله بن ابی میان مهاجران از مهم‌ترین تحرکات منافقان بود که پیروزی بر مشرکان بنی‌المصطلق را به تلخی نزاع و تفرقه میان مسلمانان مبدل ساخت. در مسیر بازگشت مسلمانان از جنگ بنی‌المصطلق، میان سنان بن وُبیر (از انصار) و جهجاه بن مسعود (از مهاجران) بر سر برداشتن آب اختلاف پیش آمد و هریک گروه خود را به یاری فراخواند. نزدیک بود آن دو گروه با یکدیگر درگیر شوند که رسول خدا ﷺ این یاری‌طلبی را بسان یاری‌طلبی جاهلی دانست و به اختلاف خاتمه داد.

پس از آرام‌شدن اوضاع، عبدالله بن ابی فرصت را غنیمت شمرد و جمعی از منافقان را گرد آورد و آنها را سرزنش کرد که شما خود چنین کردید و مهاجران را به دیارتان راه دادید و آنها را در زندگی خود سهیم کردید و شمار شما کم و شمار آنان زیاد شد. هنگامی که به مدینه بازگردیم، عزیزان را بر آن می‌دارم که ذلیلان را از شهر بیرون کنند، و منظور وی از ذلیلان، پیامبر ﷺ و مهاجران بود. زید بن ارقم خبر گفته‌های عبدالله بن ابی را به پیامبر ﷺ رساند (قمی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۳۶۸؛ طبری، ۱۴۱۲، ج ۲۸، ص ۷۰). این گفته‌ها در جمع سپاه منتشر شد و ابن ابی نزد پیامبر ﷺ قسم خورد که چنین مطالبی نگفته است. پیامبر ﷺ برای آنکه آنان را از سخن گفتن و تصمیم در این باره بازدارد، سپاه را با سرعت به سمت مدینه حرکت داد، و این حرکت بدون توقف آنچنان آنان را خسته کرد که وقتی به مدینه رسیدند، فرصتی برای درگیری نیافتند و به خواب رفتند (ابن هشام، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۹۲).

سوره «منافقون» نیز در راه بازگشت به مدینه بر پیامبر ﷺ نازل شد (واقعی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۴۲۰). در آیه هشتم این سوره، خداوند از سخنان عبدالله بن ابی پرده برداشت و تأکید فرمود که عزت از آن خدا و پیامبرش و مؤمنان است، ولی منافقان نمی‌دانند «يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (منافقون: ۸). نزول این آیه از سوره منافقون و مداومت پیامبر ﷺ بر قرائت آن سوره در نماز جمعه سبب شد که

مسلمانان هیچ‌گاه نفاق عبدالله بن اُبی را از یاد نبرند. در همین باره گزارش شده که فرزند عبدالله بن اُبی هنگام رسیدن پدرش به مدینه، مانع ورود وی شد و گفت تا رسول خدا ﷺ اجازه ندهد، نمی‌گذارم داخل شوی که روشن شود عزیز کیست و ذلیل کیست! پیامبر ﷺ پس از خبردار شدن از این ماجرا، به وی دستور داد که پدرش را رها کند (صالحی شامی، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۳۵۲).

۷. یکی دیگر از مهم‌ترین اقدامات منافقان برای ضربه‌زدن به شخصیت والای پیامبر اسلام ﷺ، تهمت‌زدن به یکی از همسران ایشان در ماجرای افک (← مقاله افک) است. آیه یازدهم سوره نور در این باره نازل شد «إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ» و به مسلمانان دل‌داری داد که از این بهتان، ضرری به آبروی شما نمی‌رسد، بلکه خیر و ثواب نیز خواهید یافت و هریک از منافقان به سزای کارهای خود می‌رسند و کسی که منشأ این بهتان بزرگ شد، عذابی سخت خواهد دید (قمی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۹۹؛ ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۲۰۴-۲۰۶).

۸. در جنگ حنین (← مقاله حنین) ابتدا مسلمانان غافلگیر شدند و فرار کردند و پیامبر ﷺ با چند تن از بنی‌هاشم تنها ماند. در این میان، منافقان اهل مکه در تضعیف روحیه مسلمانان سخنانی گفتند و وحی را سحری باطل شده خواندند (یعقوبی، بی‌تا، ج ۲، ص ۶۲)، اما خداوند مسلمانان را یاری کرد «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ» (توبه: ۲۵؛ ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۴۶-۴۷).

۹. در سال نهم هجرت، پیامبر ﷺ با شنیدن خبر لشکرکشی رومیان، با نامه‌نگاری و فرستادن پیک، مسلمانان قبایل خارج از مدینه را به نبرد با رومیان در تبوک فرا خواند (واقفی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۹۹۰؛ ← مقاله تبوک). با وجود بسیج عمومی مسلمانان، برخی منافقان به بهانه‌های مختلف از همراهی پیامبر ﷺ خودداری کردند. از جمله این افراد جَدِّبن قیس از تیره بنی سلمه قبیله خزرج بود که فرزندش وی را از احتمال نزول آیات جدید و مذمت شدنش در قرآن بیم داد (واقفی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۹۹۳). به گفته مفسران، آیه ۴۹ سوره توبه «وَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ لَأُذُنْ لِي وَلَا تَفْتِنِّي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» درباره او نازل شده است (ر.ک: طبری، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۱۰۴؛ طوسی، بی‌تا، ج ۵، ص ۲۳۲؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۸، ص ۱۵۸) و وی را در شمار

منافقانی معرفی می‌کند که به سبب عصیان و نافرمانی، خود را در بلا و جهنم گرفتار کردند. جدین قیس در اقدامی دیگر، قبیله‌اش را نیز به بهانه گرمای هوا از همراهی با پیامبر ﷺ و سپاه اعزامی به تبوک برحذر داشت (واقدی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۹۹۳). همچنین بهانه تراشی بیش از هشتاد تن از منافقان و اجازه‌خواستن برای ماندن در مدینه گزارش شده است (واقدی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۹۹۵؛ ابن حبان بستی، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۱۰۰). منافقان با هدف بازداشتن مسلمانان از شرکت در سپاه پیامبر ﷺ به خانه سویلم یهودی رفتند، که این رفتار، حاکی از رابطه تنگاتنگ آنان با یهودیان بود. پیامبر ﷺ پس از آگاهی از این توطئه، طلحة بن عبیدالله و شماری از اصحاب را مأمور کرد که این پایگاه را درهم بکوبند (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۵۱۷؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۷).

منافقان از حضور امیر مؤمنان علی ﷺ در مدینه ناراضی بودند و او را مانع دستیابی به اهداف خود در مدت غیبت پیامبر ﷺ و مسلمانان می‌دیدند؛ از این رو شایع کردند که بازماندن علی ﷺ از سپاه به علت نارضایتی پیامبر ﷺ از ایشان است و با این کار کوشیدند جوّ مدینه را ضدّ علی ﷺ متشنج کنند. امیر مؤمنان ﷺ برای دفع این فتنه، در اردوگاه ثنیة الوداع (کوفی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۵۳۶؛ نسائی، ۵، ص ۱۲۴) یا توقفگاه جُرف (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۲۲۰-۲۲۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳۷، ص ۲۵۹) خود را به پیامبر ﷺ رساند و از او خواست تا علت دستور به ماندن در مدینه را اعلان کند. پیامبر ﷺ در پاسخ، او را نسبت به خود همچون هارون ﷺ نسبت به موسی ﷺ معرفی کرد (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۸، ص ۲۸۰؛ ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۶۳۱؛ طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۳۶۷) و از وی با عنوان ولیّ همه مؤمنان یاد کرد (ر.ک: ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۴۲، ص ۹۸-۹۹). از براء بن عازب و زید بن ارقم نقل شده که پیامبر ﷺ حرکت سپاه به سوی تبوک را به حضور خود یا علی ﷺ در مدینه منوط کرد (بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۹۵-۹۶) و هیچ فرد دیگری را در این باره شایسته ندانست (ر.ک: مفید، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۱۵۵).

گم شدن شتر پیامبر ﷺ در مسیر بهانه‌ای دیگر به دست منافقان داد. زید بن لصیب که هم‌نشین عمارة بن حزم بود، وقتی شنید که شتر پیامبر ﷺ گم شده است، به تمسخر گفت: چگونه پیامبری که از آسمان‌ها خبر می‌دهد از شتر خود خبر ندارد؟! پیامبر ﷺ که با الهام خداوند از گفتار

توهین آمیز وی باخبر شد، بدون نام بردن از او، سخنش را در جمع اصحاب خود که عمارة بن حزم نیز در میان آنان بود، باز گفت، و سپس از مکان شتر خبر داد و اصحاب توانستند آن را ببینند (طبری، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۱۰۶). به باور برخی، آیات ۶۴ تا ۶۶ سوره توبه درباره این گروه از مسخره کنندگان نازل شده است. این آیات از اسرار درونی منافقان خبر داده‌اند و ترس آنان را از اینکه قرآن اسرارشان را برملا کند، بازگو کرده‌اند (ر.ک: طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۰، ص ۱۱۸-۱۲۰؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۸، ص ۱۹۷).

طبرسی از گروهی همچون کلبی، علی بن ابراهیم و ابی حمزه نقل کرده است که این آیات هنگام بازگشت پیامبر ﷺ از تبوک و زمانی نازل شد که شماری از منافقان، پیامبر ﷺ و یاران درست اندیش او را مسخره می‌کردند. پیامبر ﷺ عمار را از این ماجرا آگاه کرد و فرمود اگر از آنان پرسشی چرا می‌خندند، خواهند گفت که سخن درباره سواران است. وقتی عمار از آنان پرسید چرا می‌خندند، آنان گفتند سخن درباره سواران است. عمار سخنان پیامبر ﷺ را به آنان بازگو کرد و خدا و پیامبر ﷺ را تصدیق کرد. آنان نیز از ترس اینکه آیه‌ای در شأنشان نازل شود و رسوا گردند، نزد پیامبر ﷺ رفتند و عذرخواهی کردند که در این هنگام آیات مزبور نازل شد (۱۳۷۲، ج ۵، ص ۷۱).

۱۰. یکی دیگر از همکاری‌های آشکار منافقان با دشمنان اسلام، در ماجرای مسجد ضرار (← مقاله مسجد ضرار) است. ابوعامر راهب دستور داد منافقان قبیله بنی عمر بن عوف، تحت پوشش مسجد، مرکزی برای حزب نفاق بسازند تا در اوقات نماز همگی در آنجا جمع شوند (صالحی شامی، ۱۴۱۴، ج ۵، ص ۴۷۱؛ مقریزی، ۱۰، ص ۷۶). این بنا در نزدیکی مسجد قبا ساخته شد و چون محل توطئه و تفرقه بود، خداوند آن را مسجد ضرار نامید «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضَرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِزْوَاجًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفْنَ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» (توبه: ۱۰۷). کاربرد واژه ضرار (ضرر رساندن) نشان آن است که منافقان به قصد زیان رساندن به پیامبر ﷺ و مسلمانان، آن مسجد را ساختند، و بر همین اساس، خداوند پیامبر ﷺ را از نیت آنان آگاه ساخت و دستور داد آن را تخریب کند (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۵۲۹-۵۳۰).

۱۱. زمانی که پیامبر ﷺ در غدیر خم امیر مؤمنان علی ﷺ را جانشین خود معرفی کرد، مقداد بن اسود کندی از کنار جمعی از منافقان گذشت که با یکدیگر می‌گفتند اگر از یاران کسری و

قیصر بودیم، الآن لباس های ابریشمی و نرم بر تن داشتیم، اما حال که با پیامبر ﷺ هستیم، لباس خشن می پوشیم و غذای نامناسب می خوریم و حالا هم که مرگ او نزدیک شده، علی علیه السلام را جانشین خود کرده است. مقداد پیامبر ﷺ را از گفته های آنان آگاه کرد، اما آنها قسم خوردند که چنین چیزی نگفته اند. در این هنگام آیه ای نازل شد که سوگند دروغ منافقان را برملا و به کفر آنان تصریح کرد «يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكْ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يَعَذَّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» (توبه: ۷۴؛ ر.ک: عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۹۸-۱۰۰؛ یوسفی غروی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۶۳۴).

### نشانه های منافقان

قرآن کریم نشانه های متعددی برای منافقان برشمرده است، که عبارت اند از: دروغگو بودن «وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ» (منافقون: ۱) و «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ» (بقره: ۸؛ ر.ک: قمی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۳۴)، خدعه و نیرنگ «يُخَادِعُونَ اللَّهَ» (بقره: ۹؛ ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۲۹۷)، فریب دادن مردم با سوگند دروغ «اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (منافقون: ۲؛ طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۴، ص ۲۹۶)، ادعای اصلاح طلبی «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ» (بقره: ۱۱؛ ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۳۸)، رفتار توهین آمیز و کینه توزانه با مؤمنان «يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ» (منافقون: ۸؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۰، ص ۴۴۴)، مسخره کردن مؤمنان «وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ» (بقره: ۱۴؛ ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۴۰)، و امر به منکر و نهی از معروف «يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ» (توبه: ۶۷؛ ر.ک: طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۰، ص ۱۲۰؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۷۴).

یکی دیگر از نشانه های منافقان، حیرت زدگی است. خداوند آنان را به سبب نفاق و تردد و سرگردانیشان به کسانی تشبیه می کند که در بیابان تاریک، آتشی می افروزند، اما ناگهان بادی شدید می وزد و آتش را خاموش می کند و دوباره آنان را در تاریکی فرو می برد و دچار سرگردانی و ترس



نمی‌توانستند به‌عنوان سپاهی منظم، توطئه‌ای را سازمان دهند. رفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان را در برابر منافقان، در قالب‌های رویارویی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی می‌توان بررسی کرد.

### ۱. رویارویی اجتماعی و فرهنگی با منافقان: برخورد قرآن با منافقان بسیار جدی و قاطع

است، به طوری که در قرآن آمده است حتی اگر پیامبر صلی الله علیه و آله نیز برای آنان استغفار کند، آمرزیده نمی‌شوند «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ» (منافقون: ۶؛ ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۰، ص ۴۴۲-۴۴۴). همچنین قرآن تصریح می‌کند که مؤمنان نباید منافقان را به‌عنوان ولی و سرپرست برگزینند «فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ» (نساء: ۸۹؛ ر.ک: طوسی، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۸۴؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۵۱) و با آنان معاشرت کنند «فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ» (نساء: ۱۴۰؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۱۹۴؛ کاشانی، ۳، ص ۱۳۷-۱۳۸). در آیه دیگری نیز به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده که بر منافقان نماز نخواند و بر سر قبر آنان حاضر نشود و برایشان دعا نکند «وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ» (توبه: ۸۴؛ طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۰، ص ۱۴۱؛ طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۷۴؛ طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۳۶۵).

یکی از مهم‌ترین اقدامات پیامبر صلی الله علیه و آله در برخورد با منافقان، بیان ویژگی‌های آنان برای مردم بود و این کار بیشتر با تطبیق آیات نازل شده درباره منافقان میسر بود؛ از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله با خواندن آیاتی از سوره‌های مدنی که خداوند در آنها منافقان را رسوا کرده است، رعب و وحشت شدیدی را در دل آنان ایجاد می‌کرد، به‌گونه‌ای که آنها همواره می‌ترسیدند پیامبر صلی الله علیه و آله هر لحظه سوره یا آیه‌ای در موردشان بخواند و نزد مسلمانان رسواترشان کند «يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تَنْزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزَيْتُمْ إِنْ أَلَّ اللَّهُ مُخْرَجًا مَّا تَحْذَرُونَ» (توبه: ۶۴؛ ر.ک: طوسی، بی‌تا، ج ۵، ص ۲۵۰؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۷۱)، چنان‌که مخشی‌بن حمیر، یکی از منافقان، در ماجرای غزوة تبوک گفت حاضر است صد تازیانه بخورد، اما آیه‌ای از قرآن در رسوایی اش نازل نشود (ابن هشام، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۲۵؛ طبری، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۱۰۸).

پیامبر صلی الله علیه و آله با منافقان به‌گونه‌ای رفتار می‌کرد که نتیجه آن، انزوای اجتماعی آنها و مصونیت‌یابی جامعه اسلامی در برابر اقدامات مخرب ایشان بود. افزون بر این، پیامبر صلی الله علیه و آله ملاک تشخیص

منافق از مؤمن را نیز بیان می‌کرد و حب علی علیه السلام را ملاک تشخیص منافق از مؤمن، و دشمن امیرمؤمنان علیه السلام را منافق دانست (حمیری قمی، ۱۴۱۳، ص ۲۶؛ خزاز قمی، ۱۴۰۱، ص ۱۰۲؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۸۳) و دشمنان اهل بیت را منافق معرفی کرد (احمد بن حنبل، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۶۶۱؛ سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۷).

۲. رویارویی سیاسی با منافقان: پیامبر صلی الله علیه و آله گاهی صف مؤمنان و منافقان را از هم جدا می‌کرد؛ از باب نمونه، در غزوة حمراءالاسد که پس از جنگ احد رخ داد، وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله خبر تصمیم بازگشت مشرکان به سوی مدینه را شنید، دستور داد همه جهادگران جنگ احد، حتی مجروحان، آماده حرکت به سوی دشمن شوند و عبدالله بن ابی و منافقان همراهش را، که در جنگ احد شرکت نکرده بودند، از حضور در این غزوه منع کرد. آیه ۱۷۲ سوره آل عمران درباره اجابت فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله از جانب مؤمنان است «الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ» (بیهقی، ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۲۱۷).

با این همه، پیامبر صلی الله علیه و آله تا جایی که ممکن بود، با منافقان مدارا می‌کرد، چنان‌که وقتی برخی اجازه خواستند عبدالله بن ابی، رئیس منافقان را بکشند، پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه نداد (واقفی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۴۱۸) و فرمود دوست ندارم مردم بگویند که اصحابم را به قتل می‌رسانم (صالحی شامی، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۳۴۹). روش رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود که صبر می‌کرد تا خداوند پرده از چهره شوم منافقان بردارد؛ آنگاه آنان خود مجبور می‌شدند از فعالیت‌هایشان بکاهند.

تخریب پایگاه منافقان و جلوگیری از سازماندهی آنان نیز در دستور کار پیامبر صلی الله علیه و آله بود، چنان‌که مسجد ضرار به دستور آن حضرت ویران شد (← مقاله مسجد ضرار). همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از رفتن به تبوک دستور داد خانه شویلیم یهودی را، که پایگاه منافقان شده بود، به آتش بکشند (ر.ک: ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۵۱۷).

یکی دیگر از اقدامات پیامبر صلی الله علیه و آله شناساندن منافقان به برخی از صحابه بود، از جمله در شب عقبه، هنگام بازگشت از تبوک، گروهی از منافقان را که می‌خواستند شتر آن حضرت را رم دهند، به حدیفه شناسلند (واقفی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۱۰۴۲-۱۰۴۳). در تاریخ، برخوردهای متعددی نیز

میان مسلمانان و سرکردگان نفاق گزارش شده است (ر.ک: واقدی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۳۱۸).

### سرنوشت منافقان پس از پیامبر ﷺ

گفته‌اند منافقان بعد از پیامبر ﷺ در کنار کسانی قرار گرفتند که به خلافت رسیدند، و به همین دلیل، دیگر گزارشی از حضور و حرکت آنها دیده نمی‌شود. امیر مؤمنان علی رضی الله عنه معتقد است آنان پس از پیامبر ﷺ به حاکمان نزدیک شدند و از ریاست و حکومت سهم گرفتند (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۰، ص ۱۸۹؛ کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۶۳). بر اساس نقل منابع اهل سنت، خلیفه دوم، منافقان را در امور حکومتی و نظامی به کار می‌گرفت (بیهقی، ۱۴۰۵، ج ۹، ص ۳۶؛ متقی هندی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۶۱۴). عثمان بن عفان نیز در دوران خلافتش آنان را وارد حکومت کرد، از جمله ولید بن عُقبه بن اَبی مُعَیط را که در قرآن فاسق خوانده شد و پیامبر ﷺ وی را از اهل آتش دانست، حاکم کوفه کرد (ر.ک: ابن عبدالبر، ۱۴۱۲، ج ۴، ص ۱۵۵۲-۱۵۵۴؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷، ج ۸، ص ۲۳۴) و عبدالله بن سعد بن ابی سرح را که پیامبر ﷺ تبعیدش کرده بود، حاکم مصر قرار داد (ر.ک: ابن جوزی، ۱۴۱۲، ج ۵، ص ۱۴۴-۱۴۶؛ ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۵۲۹).

## منايع و ماخذ

١. ابن ابي الحديد، عزالدين (م.٦٥٦ق)، شرح نهج البلاغه، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت: دار احياء الكتب العربية، ١٣٧٨ق.
٢. ابن جوزي، عبدالرحمن بن علي (م.٥٩٧ق)، زاد المسير في علم التفسير، تحقيق: عبدالرزاق مهدي، بيروت: دار الكتاب العربي، ١٤٢٢ق.
٣. \_\_\_\_\_، المنتظم في تاريخ الامم والملوك، تحقيق: محمد و مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٢ق.
٤. ابن حبان بستي، محمد (م.٣٥٤ق)، الثقات، حيدرآباد دكن هند: مؤسسة الكتب الثقافية، ١٣٩٣ق.
٥. ابن حزم اندلسي، علي بن احمد (م.٤٥٦ق)، الفصل في الملل والاهواء والنحل، تحقيق: احمد شمس الدين، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٦ق.
٦. ابن سعد، محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، تحقيق: محمد عبدالقادر، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٠ق.
٧. ابن شهر آشوب، محمد بن علي (م.٥٨٨ق)، مناقب آل ابي طالب، تحقيق: گروهی از اساتيد نجف اشرف، النجف الاشرف: المكتبة الحيدرية، ١٣٧٦ق.
٨. ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله قرطبي (م.٤٦٣ق)، الاستيعاب في معرفة الاصحاب، تحقيق: علي محمد بجاوي، بيروت: دار الجيل، ١٤١٢ق.
٩. ابن عساکر، علي بن حسن، تاريخ مدينة دمشق، تحقيق: علي شيري، بيروت: دار الفكر، ١٤١٥ق.
١٠. ابن فارس، احمد بن فارس (م.٣٩٥ق)، معجم مقاييس اللغة، تحقيق: عبدالسلام محمد هارون، قم: مكتب الاعلام الاسلامي، ١٤٠٤ق.
١١. ابن كثير، اسماعيل بن عمر (م.٧٧٤ق)، البداية والنهاية، تحقيق: علي شيري، بيروت: دار احياء التراث العربي، ١٤٠٨ق.
١٢. \_\_\_\_\_، تفسير القرآن العظيم (تفسير ابن كثير)، تحقيق: محمد حسين شمس الدين، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٩ق.
١٣. ابن منظور، محمد بن مكرم (م.٧١١ق)، لسان العرب، قم: نشر ادب الحوزة، ١٤٠٥ق.
١٤. ابن هشام، عبدالملك حميري (م.٨-٢١٣ق)، السيرة النبوية، تحقيق: مصطفى سقا و ديكران، بيروت: دار المعرفة، بي تا.
١٥. ابوحيان اندلسي، محمد بن يوسف (م.٧٤٥ق)، البحر المحيط في التفسير، تحقيق: صدقي محمد جميل، بيروت: دار الفكر، ١٤٢٠ق.

١٦. احمد بن حنبل، شيباني، فضائل الصحابة، تحقيق: وصي الله محمد، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤٠٣ق.
١٧. ازهرى، محمد بن احمد (م. ٣٧٠ق)، تهذيب اللغة، بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٤٢١ق.
١٨. بلاذرى، احمد بن يحيى (م. ٢٧٩ق)، انساب الاشراف، تحقيق: سهيل زكار، بيروت: دار الفكر، ١٤١٧ق.
١٩. بيهقى، احمد بن حسين (م. ٤٥٨ق)، دلائل النبوة ومعرفة احوال صاحب الشريعة، تحقيق: عبدالمعطى قلعجى، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٠٥ق.
٢٠. ثعلبى، احمد بن ابراهيم (م. ٤٢٧ق)، الكشف والبيان فى تفسير القرآن، تحقيق: ابن عاشور، ساعدى، بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٤٢٢ق.
٢١. حقى بروسوى، اسماعيل (م. ١١٣٧ق)، تفسير روح البيان، بيروت: دار الفكر.
٢٢. حميرى قمى، عبدالله بن جعفر، قرب الاسناد، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام لاحياء التراث، ١٤١٣ق.
٢٣. خزاز قمى، على بن محمد، كفاية الاثر فى النص على الائمة الاثني عشر عليهم السلام، تحقيق: سيدعبداللطيف حسيني كوه كمرى، قم: انتشارات بيدار، ١٤٠١ق.
٢٤. خواجه نصير طوسى، محمد بن محمد، تجريد الاعتقاد، تحقيق: سيدمحمد حسيني جلالى، قم: دفتر تبليغات اسلامى، ١٤٠٧ق.
٢٥. ذهبى، محمد بن احمد (م. ٧٤٨ق)، تاريخ الاسلام ووفيات المشاهير والاعلام، تحقيق: عمر عبدالسلام تدمرى، بيروت: دارالكتاب العربى، ١٤٠٧ق.
٢٦. راغب اصفهاني، حسين بن محمد (م. ٥٠٢ق)، مفردات الفاظ القرآن، تحقيق: صفوان عدنان داوودى، بيروت: الدار الشامية، ١٤١٢ق.
٢٧. زبيدى، سيدمحمد مرتضى حسيني (م. ١٢٠٥ق)، تاج العروس من جواهر القاموس، تحقيق: على شيرى، بيروت: دار الفكر، ١٤١٤ق.
٢٨. سمرقندى، نصر بن محمد (م. ٣٧٥ق)، بحر العلوم (تفسير سمرقندى)، بيروت: دار الفكر، بى تا.
٢٩. سيوطى، جلال الدين، الدر المنثور فى التفسير بالمأثور، قم: كتابخانه مرعشى نجفى، ١٤٠٤ق.
٣٠. شوكانى، محمد بن على (م. ١٢٥٠ق)، فتح القدير، بيروت: دار ابن كثير، ١٤١٤ق.
٣١. صالحى شامى، محمد بن يوسف (م. ٩٤٢ق)، سبل الهدى والرشاد فى سيرة خير العباد، تحقيق: عادل احمد عبدالموجود، على محمد معوض، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١٤ق.
٣٢. طباطبائى، سيدمحمد حسين (م. ١٤٠٢ق)، الميزان فى تفسير القرآن، قم: نشر اسلامى، ١٤١٧ق.
٣٣. طبرسى، فضل بن حسن (م. ٥٤٨ق)، تفسير جوامع الجامع، تحقيق: ابوالقاسم گر جى، تهران: انتشارات دانشگاه، ١٣٧٧ش.

۳۴. \_\_\_\_\_، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
۳۵. طبری، محمد بن جریر (م. ۳۱۰ ق)، تاریخ الامم والملوک، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار التراث، ۱۳۸۷ ق.
۳۶. \_\_\_\_\_، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۱۲ ق.
۳۷. طوسی، محمد بن حسن (م. ۴۶۰ ق)، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: احمد قصیر عاملی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۳۸. عبدالباقی، محمد فزاد، المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم، تهران: انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۶۴ ش.
۳۹. عیاشی، محمد بن مسعود، کتاب التفسیر، تحقیق: رسولی محلاتی، تهران: چاپخانه علمی، ۱۳۸۰ ق.
۴۰. فراهیدی، خلیل بن احمد (م. ۱۷۵ ق)، العین، تحقیق: مهدی مخزومی، ابراهیم سامرائی، قم: مؤسسه دارالهجرة، ۱۴۱۰ ق.
۴۱. فیض کاشانی، محسن بن مرتضی (م. ۱۰۹۱ ق)، تفسیر الصافی، تهران: انتشارات صدر، ۱۴۱۵ ق.
۴۲. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ ش.
۴۳. قرطبی، محمد بن احمد (م. ۶۷۱ ق)، الجامع لاحکام القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۶۴ ش.
۴۴. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، تحقیق: سید طیب موسوی جزائری، قم: دارالکتاب، ۱۴۰۴ ق.
۴۵. کاشانی، فتح الله بن شکرالله (م. ۹۸۸ ق)، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران: کتاب فروشی علمی، ۱۳۳۶ ش.
۴۶. کتاب مقدس، ترجمه فاضل خان همدانی، ویلیام گلن، هنری مرتن، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۰ ش.
۴۷. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ ش.
۴۸. کوفی، محمد بن سلیمان، مناقب الامام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، تحقیق: محمداقبر محمودی، قم: مجمع احیاء الثقافة الاسلامیه، ۱۴۱۲ ق.
۴۹. متقی هندی، علی، کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال، تحقیق: بکری حیانی، صفوة السقا، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹ ق.
۵۰. مجلسی، محمداقبر، بحار الانوار، تحقیق: محمداقبر بهبودی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۵۱. مفید، محمد بن محمد (م. ۴۱۳ ق)، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، تحقیق: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، بیروت: دارالمفید، ۱۴۱۴ ق.
۵۲. مقریزی، احمد بن علی (م. ۸۴۵ ق)، امتاع الاسماع بما للنبی من الاحوال والاموال والحفدة والمتاع، تحقیق: محمد نمیسی، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۰ ق.

۵۳. مكارم شيرازى، ناصر و ديگران، تفسير نمونه، تهران: دارالكتب الاسلامية، ۱۳۷۴ ش.
۵۴. نسائى، احمد بن شعيب (م. ۳۰۳ق)، السنن الكبرى، تحقيق: سليمان بندارى، سيدكسروى حسن، بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۴۱۱ق.
۵۵. الشريف الرضى، نهج البلاغه، تحقيق: و شرح محمد عبده، بيروت: دارالمعرفة، ۱۴۱۲ق.
۵۶. واقدى، محمد بن عمر، المغازى، تحقيق: مارسدن جونس، بيروت: مؤسسة الاعلمى، ۱۴۰۹ق.
۵۷. يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب (م. ۲۹۲ق)، تاريخ يعقوبى، بيروت: دار صادر.
۵۸. يوسفى غروى، محمد هادى، موسوعة التاريخ الاسلامى، قم: مجمع الفكر الاسلامى، ۱۴۱۷ق.
59. Adang, Camila. "Hypocrites and Hypocrisy". Encyclopaedia of the Qur'ān. Ed. McAuliffe, Jane Dammen. 5 Vols. Leiden: Brill, 2001-2006.